

گفتار پنجم

آیهی نور و حضرت زهرا علیها السلام

قزوین؛ مسجد النبی صلی الله علیه و آله

۲۴ جمادی الثانیة،

۱۳۹۰ هـ.ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ الْعَصْرِ، أَدْرِكْنِي

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، بَارِيِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ
وَ الْمُرْسَلِينَ، حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ
بَيْتِهِ الْأَطْيَبِينَ الْأَنْجَبِينَ، أَلْهُدَاةِ الْمَهْدِيِّينَ، سَيِّمًا مَوْلَانَا وَ سَيِّدِنَا الْإِمَامِ الْمُيَّنِ
وَ الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَ غِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ وَ خَاتَمِ الْأَيْمَةِ الْمُعْصُومِينَ،
صَاحِبِ الْهَيْبَةِ الْعَسْكَرِيَّةِ وَ الْعَيْبَةِ الْإِلَهِيَّةِ، مَوْلَانَا وَ سَيِّدِنَا وَ إِمَامِنَا وَ هَادِينَا
بِالْحَقِّ الْقَائِمِ الْمُنتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَبَدَ الْأَبْدِينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ.
«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ
فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ
لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ
يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

شرح و بسط این آیه در حوصله‌ی یک مجلس و دو مجلس نمی‌گنجد. پنج یا شش شب وقت می‌خواهد که من [به طور] مفصل و مبسوط، ظاهر آیه و باطن آیه و خصوصیات و نکات و اشاراتی که در این آیه هست را بیان کنم. اما اجمال مطلب را به عرض‌تان می‌رسانم:

مَثَلِ نَورِ آسَمَانِهَا وَ زَمینِ

خدا نور آسمان‌ها و زمین است. نور به چیزی می‌گویند که خودش به خودی خود نمایان باشد و اشیاء دیگر به آن نمایان شوند. مانند نور این چراغ. نور این چراغ را به خود این نور می‌بینیم و سایر اشیاء را نیز به وسیله‌ی این نور می‌بینیم. اگر این نور نباشد نه شما صورت من را می‌بینید و نه من صورت ماه شما را. شما نه این فرش را می‌بینید و نه این دیوار را. نور که پیدا شد؛ نور چراغ، نور ماه، نور آفتاب، نور ستارگان، در و دیوار و فرش و اثاثیه و صورت‌ها و شکل‌ها، این‌ها همه به وسیله‌ی نور دیده می‌شوند. پس نور آن حقیقتی است که خودش، خودش را بنمایاند و اشیاء دیگر هم به او نمایانده شوند.

خدای متعال این چنین است. خودش ظاهر بالذات است؛ چیز دیگری خدا را نمی‌نمایاند. بلکه خودش خودش را می‌نمایاند.

بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَّلْتَنِي عَلَيْكَ... وَ لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ ۲

اشیاء دیگر به خدا نمایان شده‌اند. خدا ممکنات را آفریده و لباس هستی به آن‌ها پوشانیده و آن‌ها را نمایان کرده است. پس خدا نور آسمان‌ها و زمین است. از آن جایی که بنای قرآن بر ارائه‌ی مثال است، یعنی به مَثَل، حقایق را می‌فهماند؛ در این جا هم برای نور خودش مَثَلی زده است. وقتی بنا شود برای چیزی مثل بزنند به فرد اعلای آن مثل می‌زنند.

مثلاً می‌گویند فلانی مثل ماه می‌ماند. چون از ماه زیباتر نداریم. می‌خواهد زیبایی محبوبش را بنمایاند، می‌گوید مثل ماه می‌ماند. فلان چیز مثل مشک می‌ماند، وقتی می‌خواهد بوی خوشش را بنمایاند به مشک مثال می‌زند؛ از مشک چیزی خوشبوتر نیست. شامه‌ی انسان را معطر و ملند می‌کند.

خدا هم می‌خواهد برای نور خودش مثال بزند، فرد اعلای انوار را که در این عالم است برای نور خودش مَثَل آورده است. حال در این آیه، آن

فرد اعلا که مثل خدا شده، «بی بی» فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است.

حضرت زهرا علیها السلام مثل اعلا‌ی خداوند

خداوند نور خودش را به یک مشکاتی مثل می‌زند. «مشکاة» یعنی چراغ‌دان. یعنی آن جایی که چراغ را در آن می‌گذارند. چراغ‌دانی که در آن چراغ باشد. «کَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ» که آن چراغ درون شیشه باشد. آن زمان که این برق‌ها نبود، چراغ‌های فتیله‌ای و لاله‌های شمعی بود. این‌ها را روشن می‌کردند. در فصل تابستان توی اطاق که نمی‌شود نشست، باید در فضا و صحن حیاط بنشینند و چراغ را باید در فضا بگذارند. اما باد می‌آید چراغ را خاموش می‌کند. برای حفاظتِ چراغ از خاموشی، یک شیشه‌های استوانه‌ای شکل به نام «مردنگی» را بالای چراغ می‌گذاشتند. در خراسان ما، به آن «مردنگی» می‌گفتند. در تهران هم مردنگی می‌گفتند. حالا قزوین چه چیز می‌گفتند من نمی‌دانم! یک شیشه‌هایی بود بزرگ و مدور و استوانه‌ای شکل که روی چراغ می‌گذاشتند. روی آن هم یک چیزی می‌گذاشتند تا چراغ از باد محفوظ بماند. عرب آن را «زُجَاجَه» می‌گوید.

خدا در این آیه «زجاجة» فرموده است. «زجاجة» یعنی همان شیشه‌ای که مستحفظ و حافظِ چراغ از خاموش شدن است. خدا نور خودش را به چراغ‌دانی که در آن چراغ‌دان، چراغ باشد و چراغ هم دارای شیشه باشد، مثل می‌زند و آن شیشه مثل ستاره‌ی فروزان بدرخشد.

در روایات^۳ است که مراد از «مشکاة» در این جا فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است. مراد از چراغ امام حسن و امام حسین علیهما السلام هستند، چون دو چراغ گفته است:

«كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجَةٍ»

مراد از «مشکاة»، حضرت زهرا علیها السلام؛ مراد از «مصباح»، حسین علیه السلام و مراد از «زُجَاجَه» خود حضرت زهرا علیها السلام است.

چاره ندارم باید یک مقدار بگویم می‌خواهم زود رد شوم. اهل علم تشریف دارند حیقم می‌آید که نگفته رد شوم. ان شاء الله از فردا چهار، پنج شب راجع به امام زمان علیه السلام صحبت خواهم کرد. ولی همین نکته‌ها را غنیمت بشمرید که کم‌تر به عرض مبارک‌تان می‌رسد. این نکته خیلی لطیف و برّان است. می‌فرماید:

«الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»

این شیشه مثل ستاره‌ی درخشان است، نه چراغ! نمی‌گوید چراغ مثل ستاره درخشان است، نمی‌گوید: «المصباح كانه كوكبٌ دُرِّيٌّ» بلکه می‌گوید:

«الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»

این شیشه مثل ستاره‌ی درخشان می‌درخشد. چند نکته به موجب روایات به دست می‌آید:

مشکاة و زجاجة، حضرت زهرا علیها السلام است. چراغ‌دان و مردنگی حضرت زهرا علیها السلام است. چراغ، حسنین علیهم السلام هستند و بچه‌های حسین علیه السلام.

«نُورٌ عَلَى نُورٍ»

امام بعد از امام، اولاد حضرت زهرا علیها السلام جای چراغ شده و کانون نور ولایت حضرت زهرا علیها السلام است. نور ولایت یازده امام، روی پای حضرت زهرا علیها السلام استقرار پیدا کرده‌اند. آن که چراغ روی آن مستقر شده، چراغ‌دان است. چراغ‌دان عمود و رکن و پایه‌ای است که چراغ را نگه داشته است. اگر او نباشد چراغ قائم و برپا و برجا نیست. نکته‌ی مهم آن است که ولایت و نور امامت یازده امام بر حضرت زهرا علیها السلام قائم است. به یک معنی او قیوم است، او نگه‌دار است، او این‌ها را سر پا نگه داشته؛ چون مشکاة اوست. این یک نکته. نکته‌ی دیگر آن که زجاجة، مردنگی، چراغ را از این که خاموش شود حفظ می‌کند. حضرت زهرا علیها السلام زجاجة شده، حسنین و نه امام دیگر علیهم الصلوة والسلام در حفظ حضرت زهرا علیها السلام هستند. این نکته‌ی دوم.

یا صاحب الزّمان! تو اجازه بده من بگویم.

امّا نکته‌ی سوم: حضرت زهرا علیها السلام را به عنوان یک زنی که چادرش وصله داشت، نان جو می‌خورد و جو دستاس می‌کرد به شما معرفی کرده‌اند؛ امّا این مقاماتی که مرد را تکان می‌دهد به گوش‌تان کم رسیده است؛ لذا من هم جرأت نمی‌کنم یک مرتبه بیان کنم. اندک اندک می‌گویم و هر چه می‌گویم از قرآن و روایات است.

این را بدانید از خودم نمی‌گویم و نمی‌بافم. بافتنی هم بلام که شما را گیج کنم، امّا نه سر دارد و نه در دارد و نه ته. متن آیات و روایات‌تان را می‌گویم. علما تشریف دارند، مراجعه کنند؛ اگر غیر از این بود علنی بفرمایید که خلاف گفته‌ام.

حضرت فاطمه علیها السلام حافظ نور انمه علیها السلام

«مشکاة» به حکم روایات، حضرت زهرا علیها السلام است. «زجاجة» به حکم روایات حضرت زهرا علیها السلام است. پس چراغ روی مشکاة است. مشکاة، نگه‌دار چراغ است؛ قیوم چراغ است؛ تکیه‌ی چراغ به چراغ‌دان است، به جاجراغی است؛ اگر او نباشد چراغ وارونه است. یازده امام علیهم السلام تکیه‌شان به فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است. زجاجه و مردنگی، مستحفظ و حافظ چراغ است از خاموش شدن. حباب را می‌گذارند برای این که باد تأثیر نکند و چراغ را خاموش نکند. حضرت زهرا علیها السلام آن مردنگی و زجاجه است که حافظ نور ولایت یازده امام، بلکه دوازده امام علیهم السلام است. دو شب وقت می‌خواهد که این «بلکه» را برای‌تان توضیح دهم امّا فرصت ندارم.

نترسید سیدها! نترسید. پدرتان، امیرالمؤمنین، به این حرف‌ها راضی است. مادرتان فاطمه علیها السلام، پدرتان علی علیه السلام را نگهداری می‌کرد. اگر حضرت زهرا علیها السلام نبود، شیخین و اطرافیان شیخین و آن ظاهرالصلاح‌ها، علی علیه السلام را از بین برده بودند. فقط حضرت زهرا علیها السلام بود که ولایت علی بن ابی‌طالب را نگهداری کرد. اگر او قدم به میدان نمی‌گذاشت و توی مسجد نمی‌آمد، و مانع ابوبکر نمی‌شد و

ابوبکر را رسوا نمی‌کرد و خیانت او را بر مردم ثابت نمی‌نمود، علی بن ابی‌طالب را برده بودند، محو کرده بودند. او بود که آمد گفت:

یا ابن ابی قُحَافَةَ! أ فی کتابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثُ أَبِی؟!

او بود که فریاد زد:

أ أَهْضَمُ تُرَاثَ أَبِی وَ أَنْتُمْ بِمَزَائِیِّ مِئِی وَ مَسْمَعٍ؟^۴

او بود که واقعیت آن کس را که بالای منبر بود، بر مردم ثابت کرد.

فهمیدید؟

لذا علی بن ابی‌طالب در وقتی که حضرت زهرا علیها السلام از مسجد برگشت، به حضرت فرمودند که: «یا بقیة النبوة»^۵ نگفت «یا بقیة النبی». خوب دقت کنید علما! یک شب بیشتر وقت ندارم و دلم می‌خواهد همین طور بگویم. التفات فرمودید؟ نگفت «یا بقیة النبی» گفت: یا «یا بقیة النبوة» دنباله‌ی پیغمبری.

پس فاطمه علیها السلام نور ولایت و امامت علی علیه السلام را هم حفظ کرد. اگر فاطمه علیها السلام نبود این تندباد سُموم که از آن جنوب وزید، ولایت علی را از بین برده بود. چهل نفر ریختند سر برهنه، ریسمان به گردنش انداختند. در بازار، در میان مردم می‌بردند، ولی کسی چیزی نمی‌گوید؛ زیرا تابلویی از علی علیه السلام در اذهان کشیده بودند که هیچ کس چیزی نمی‌گفت! هیچ کس!

اگر الان پلیس عمامه یا عبای بچه طلبه‌ای را به گردنش بیندازد و بکشد و ببرد به طرف کلانتری، همه‌ی شماها غوغا راه می‌اندازید؛ می‌گویید اگر مقصر است ببریدش، اما چرا عمامه را به گردنش می‌اندازی؟ او اهل علم است!

«روح علم دنیا» را با سر برهنه، ریسمان به گردنش انداختند. چهل نفر دارند او را می‌کشند، هل می‌دهند، هیچ کس هیچ چیز نمی‌گوید! علی علیه السلام را به چه صورت در اذهان ترسیم کرده بودند؟

همه می‌گفتند: حقش است! او را ببرید! ریاست می‌خواهی بعد به تو

می‌دهند. پول هم که به تو می‌دهند. چرا اختلاف می‌اندازی؟ برو!

دست اندرکاران سقیفه طوری بازی کرده بودند که علی بن ابی طالب را مخالف دین و قرآن و اسلام و همه چیز قلمداد کرده بودند و خودشان را دل سوزترین مردم برای قرآن نشان داده بودند. بسیار خوب! در این موقعیت چه کسی کمر علی علیه السلام را گرفت و راست کرد؟ فاطمه‌ی زهرا، فاطمه‌ی زهرا علیها السلام!

ایشان روز جمعه به مسجد آمد و آن خطابه‌ی ^۶عجیب را القا کرد. و لوله‌ای به پا شد. فردی که بالای منبر بود دید عجب در زاویه‌ی حادّی گیر کرده! هی می‌گفت: بی‌بی شما بزرگید، بی‌بی شما محترمه هستید، بچه‌هایم قربان شما، آرام باشید، هر چه شما بفرمایید!

سعی کردند با حيله‌گری، بی‌بی را خاموش کنند. مطلب را درز بگیرند. حضرت فاطمه علیها السلام توجه نکرد تا به دنیا بفهماند که این‌ها متقلّب اند. تا به دنیا بفهماند که این‌ها شایسته‌ی خلافت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیستند. تا به دنیا بفهماند که این‌ها منافق اند. خوب این‌ها را روشن کرد.

پس آن مردنگی که نور امامت و ولایت علی علیه السلام را حفظ کرد، زهرا علیها السلام بود. نور یازده امام دیگر را هم زهرا حفظ کرد. جای چراغ، حضرت زهرا علیها السلام است، چراغ ائمه علیهم السلام، مردنگی و حافظ چراغ، حضرت زهرا علیها السلام است. اما آن نقطه‌ی اساسی که فکر و مغز انسان را مبهوت می‌کند این است که خدا در قرآن می‌گوید:

﴿الزُّجَّاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾

مردنگی مثل ستاره است، نه چراغ مثل ستاره. نمی‌گوید چراغ مثل ستاره است. در این نکته‌ی عجیبی است!

گوشه‌ای از آن نکته را می‌گویم. حضرت زهرا علیها الصلوٰة والسلام از جنبه‌ی روحانیت «ابوالأئمة الأحد عشر» است، نه ام‌الائمه. حواستان جمع باشد. «ابوالأئمة» است. همان سمتی را که علی علیه السلام برای ائمه دارد که علم از علی به ائمه علیهم السلام رسید. نور واقعی، نور علم و نور ولایت است. از جهت این نور واقعی

حقیقی که مثل نور خدا شده است، از حضرت امیر علیه السلام به امام حسن علیه السلام رسیده و از پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است. به پیغمبر صلی الله علیه و آله هم خدا داده است. معلّم پیغمبر، خداست. معلّم علی، پیغمبر است.

این درویش‌بازی‌ها را توی آب بریزید. من از هر درویشی درویش‌ترم. اگر برسد به صوفیه و بخواهم الآن ذکر و ورد علوی بگیرم، الآن مسجد را متزلزل می‌کنم؛ ولیکن باید به ترتیب حرف زد و رفت. درویش‌بازی‌ها را بیندازید کنار! علی علیه السلام را بالاتر از پیغمبر صلی الله علیه و آله ندانید. علی را در رتبه‌ی پیغمبر نیاورید! علی شاگرد پیغمبر است. جان و روح من فدای خاک زیر سُم اسب قنبر علی علیه السلام! خوب است؟! دیگر از این بالاتر می‌شود؟ روح من نثار خاک زیر پای اسب قنبر علی! افتخار می‌کنم به این امر! ولی با همه‌ی این مقدمه‌ها علی علیه السلام هم دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست. علی علیه السلام شاگرد پیغمبر صلی الله علیه و آله است:

أَنَا أَدِيبُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَدِيبِي^۷

علی بالاتر از پیغمبر که نیست، هم‌دوش پیغمبر هم نیست! آن وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هر دو نسبت به خدا صفرند، هیچ‌اند! هر چه هستند بالله هستند. علی علیه السلام را تا مقام خدا بالا نبرید.

در یک جلسه‌ای بودیم حلقه‌ای بود، ذکری بود، فقرا بودند. یک ترجیع‌بندی را می‌خواندند و در بند آخرش که همه دم گرفتند:

در مذهب صوفیان آگاه الله علی است، علی است الله

بنده همان جا تغییر دادم به این صورت و گفتم:

در مذهب صوفیان گمراه الله علی است، علی است الله

نه خدا علی است و نه علی خدا. نه خدا این قدر پست است که در رتبه‌ی علی باشد، نه علی آن قدر بلند است که در رتبه‌ی الله باشد. علی علیه السلام بنده‌ی خداست و خدا خالق علی است و علی نسبت به خدا صفر است.

به هر جهت، علم پیغمبر صلی الله علیه و آله، همه از خداست. علم علی علیه السلام از پیغمبر [است].

علی علیه السلام از خودش هیچ ندارد.

وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ إِتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمِّهِ ^۸

خودش می گوید. علم امام حسن و امام حسین از علی علیه السلام است. پس علی والد حسنین علیه السلام است از جنبه‌ی روحانی؛ چون علم علی به این‌ها رسیده است. لذا علی علیه السلام «ابوالأئمة» است.

فاطمه علیها السلام ابوالأئمة علیهم السلام

عین این مطلب در فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است. یک حدیث ^۹ در اصول کافی است، علامه‌ی مجلسی هم در بحارالانوار نقل فرموده است. ابوبصیر یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام است. چشم‌هایش نابینا شده، ابوبصیرش می گویند از آن جا که مار گزیده را «سلیم» می گویند، تفالاً این را هم ابوبصیرش می گویند.

این ابوبصیر یک روزی آمد خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: «یابن رسول الله! سؤالی دارم، خلوت است پیرسم؟». چون غالباً جاسوس‌های دستگاه حکومتی در خانه‌ی امام علیه السلام بودند. برای این که کارآگاهی کنند تا مبادا کاری از این جا بر ضد حکومت بروز کند. این‌ها می آمدند به عنوان جاسوسی. ابوبصیر عرض کرد: یک مطلبی است می خواهم سؤال کنم، اجازه می دهید؟ موقعیت اقتضا می کند؟ پرده‌ای بین خانه‌ی امام صادق علیه السلام و خانه‌ی جنب خانه‌ی او آویخته بودند. حضرت پرده را بلند کردند که ببینند در آن خانه کارآگاهی، مخالیفی، از این جاسوس‌ها هست یا نیست! دیدند کسی نیست. گفتند: «بگو مانعی ندارد». گفت: «برای ما حدیث کرده‌اند که جدتان پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام تعلیم کرد و برای علی یک در از علم را که از آن در، هزار در علم باز می شود گشود. این درست است؟» حالا چطور می شود که از یک مطلب علمی، هزار تا مطلب دیگر سرچشمه گیرد، دیگر فرصت نیست توضیح بدهم.

منابع علم ائمه علیهم‌السلام

حضرت فرمودند: «جدم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هزار باب از علم را به روی جدم علی بن ابی طالب گشود. از هر بابی هزار در دیگر باز می‌شود. یعنی یک میلیون باب علم را جدم پیغمبر به جدم علی بن ابی طالب القا کرد و همان علوم در نزد ما هم هست. چون هر چه را که علی علیه‌السلام می‌دانست به بچه‌هایش هم گفت.

ابوبصیر به حال تعجب گفت: «هذا والله العلم» علم این است. علم این است! یک میلیون قانون کلی علمی القا بشود در نفس آدم. ده شب می‌آید این جا خسته می‌شوید. گوش‌تان، فکرتان، بدن‌تان، هم خسته می‌شود. تازه آیا من مطلبی بگویم یا نگویم! این‌ها که علم نشد. علم آن است که یک مرتبه بر فکر انسان یک میلیون قانون علمی ریخته شود. ان شاء الله امام زمان علیه‌السلام بیایند نمونه‌ی این‌ها واقع خواهد شد.

ابوبصیر گفت: «هذا والله العلم» علم همین است. حضرت صادق علیه‌السلام یک تأملی کردند و سرشان را به طرف زمین کردند و بعد فرمودند:

إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَمَا هُوَ بِذَاكَ

این علم است اما نه آن علمی که اسباب شگفتی و حیرت و تعجب شود که قسم بخوری بگویی به خدا قسم علم همین است. نه!

إِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ

افسوس!

نیزه بازی اندرین کوه‌های تنگ نیزه بازان را بسی آرد به ننگ فرصتم کم است و این جا مطلب موج می‌زند. امام شناسی نوع ما هم کم است. ائمه‌ی ما از این حرف‌هایی که خیال می‌کنید، نیستند. آن‌ها بچه‌های فاطمه‌اند. یک مقاماتی دارند.

و بِمَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا^{۱۰}

این‌ها مقامات، محل قیام و محل طلوع و معدن وحی و خزینه‌ی علم خدایند.

این‌ها چیز عجیبی‌اند. فرمود:

إِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ

پیش ما خانواده، جامعه است.

وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ

مردم نمی‌فهمند جامعه چیست! ابوبصیر سؤال کرد:

مَا الْجَامِعَةُ؟

جامعه چیست؟ قربانت بروم! یک میلیون علم گفتم، آن وقت می‌گویی این

چیزی نیست، حال جامعه چیست؟!

«جامعه» یک صحیفه‌ای است به طول هفتاد ذراع و یک طوماری است به

کشش هفتاد ذراع به ذراع پیغمبر. در آن «جامعه» پیغمبر گفته و علی نوشته. در

این «جامعه» و صحیفه‌ای که طولش هفتاد ذراع است که حدود چهل ذرع ما

می‌شود، امیرالمؤمنین نویسنده بوده و پیغمبر گوینده.

كُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ النَّاسَ إِلَيْهِ

هر حلال و حرامی و هر چه مردم به آن نیازمند هستند همه در آن نوشته

شده است. بعد فرمودند:

حَتَّى الْأَرْضِ فِي الْخَدَشِ

حتی یک جریحه‌ی خراش پشت دست در آن جا نوشته شده است. بعد

حضرت گرفتند بدن من را یک فشاری دادند و فرمودند: «حَتَّى جَرِيحَةٍ، این هم

در آن جا نوشته شده است.» چه کتابی است؟! این چه صحیفه‌ای است؟!

ابوبصیر گفت:

هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ

به خدا قسم علم این است که در یک دفترچه‌ی کوچک، در یک طومار

چهل ذرعی تمام احکام نوشته شده باشد. تمام نیازمندی‌های بشرِ اِلَى يَوْمِ الْحَشْرِ

در آن مندرج باشد. علم همین است! علم همین است!

حضرت یک تأملی کردند و فرمودند:

إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ

بلی این علم است ولی نه آن علمی که تو را گیج کند و به شگفتی بیاورد.

إِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرُ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَفْرُ

در نزد ما خانواده، توجه کنید یک دستگاه علم‌های وراثتی است که از

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیده، یک دستگاه هم علم «جامعه» است که از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

و پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیده و دستگاه سوّمی هست که فرمودند:

إِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرُ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَفْرُ

پیش ما «جفر» است و مردم نمی‌فهمند «جفر» چیست.

ابوبصیر عرض کرد:

مَا الْجَفْرُ؟

قربانت بروم جفر چیست؟

حضرت فرمودند: «این یک تگه پوستی است که در آن تگه پوست، تمام

علوم انبیاء، حدود یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و علوم اوصیای انبیاء

حدّ اقل حدود یک صد و بیست و چهار هزار وصی پیغمبر و علوم علمای

بنی اسرائیل، همه در آن مندرج است. همه در آن یک تگه پوست است.» حالا

این چه طور می‌شود؟ اگر بخواهم آن موضوع را باز کنم یک منبر طول می‌کشد.

علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ نمونه‌ی این را در یکی از مکتوباتش دارد؛ در جفر

قمری‌اش. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دو جفر به یادگار گذاشته است: یکی شمسی و یکی قمری.

چهار حرف را علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفته. این چهار حرف را تکان داده در بیست و هشت

حرف أبجد و یک کتاب پُر کرده که بیست و هشت جزء است. هر جزئش

بیست و هشت صفحه است. هر صفحه‌اش بیست و هشت سطر است. هر

سطرش بیست و هشت خانه است. هر خانه‌اش چهار حرف است. چهار

حرفِ خانه‌ی اوّل، چهار «الف» است و چهار حرفِ خانه‌ی آخر، چهار «غ»

است. تمام این خانه‌ها تکرار ندارد. هیچ دو تا خانه‌اش مثل هم نیست. آن وقت یک قواعدی این جا هست که اگر مفتاح و کلید یکی از آن قواعد در دست باشد، میلیاردها مطلب از این کتاب می‌توان بیرون کشید.

من خودم در یکی از شهرستان‌ها برخورد کردم به یک کسی که برادر او یکی از این مفاتیح، یکی از این قواعد را در دست داشت. از لفظ «محمد» می‌گفت. از این چهار حرف، هفتاد سطر استخراج کرده بود. چه زمانی؟ در شصت سال قبل. بعضی جریانات را از یک خانه‌ی «م ح م د» استخراج کرده بود، یک طومار هفتاد سطری را. شعر داشت، نثر داشت، شعر عربی داشت، شعر فارسی داشت، نثر عربی داشت. حقایق را استخراج کرده بود از جمله سلطنت شاه گذشته، چون مفتاح یکی از قواعد در دستش بود. حالا دیگر این حرف‌هایی است که بالای منبر جایش نیست؛ بلکه جوان‌های متجدد و روشن فکر ما تعجب می‌کنند که این آقا شیخ چه می‌گوید! شیخ دارد یاوه می‌گوید. نه، یاوه نیست پسرکم! یک چیزی هست که بزرگ بزرگ‌های شما هم به گوش‌شان نخورده است.

همان‌طور که شما جوان‌ها و محصلین عدد مجهول را از عدد معلوم استخراج می‌کنید و یک X را می‌گیرید، بعد آن را استخراج می‌کنید و اسمش را جبر گذاشته‌اید؛ همین‌طور می‌شود حرف مجهول را از حرف معلوم استخراج کرد. یک اشاره‌ای کردم. اسم آن «جبر» است، اسم این «جفر» است.

به هر جهت! حضرت یک تأملی کردند و فرمودند:

إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ

این علم است ولی نه آن علمی که تو را به شگفتی درآورد. این جاست که دیگر ابوبصیر دارد به شدت مبهوت و شگفت زده می‌شود. هی پرده پرده دارند بالا می‌روند. باز حضرت یک چیزهای عجیبی می‌گویند، این‌ها کوچک است. [مطلب] بزرگ‌تر از این‌هاست.

صحیفه‌ی فاطمه علیها السلام

رسیدم به مقصد. فرمودند:

إِنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفَ فَاطِمَةَ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ

این سه تا علمی که گفتیم علم است. بله! ملایی است. ما هم نحو بلدیم و هم صرف بلدیم و هم معانی و هم بیان و بدیع و منطق بلدیم؛ هم فقه بلدیم و هم اصول و هم کلام می‌دانیم و هم فلسفه می‌دانیم. همه‌ی این‌ها را می‌دانیم. یک شعبه‌ی دیگری دارم بالاتر از این‌ها است. فرمود این علم است ولی نه آن علمی که تو را حیران کند.

إِنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفَ فَاطِمَةَ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ

فرمود: در نزد ما، کتابچه‌ی مادرمان فاطمه‌ی زهراست. مردم چه می‌دانند آن کتابچه درونش چیست؟

ابوبصیر این‌جا دیگر زانو می‌زند در مقابل حضرت زهرا علیها السلام. همه زانو بزیم. آقا قربانت بروم! صحیفه‌ی فاطمه چیست؟ این عبارت روایت است. بروید روایت را نگاه کنید و تحویل مردم بدهید تا زهرا شناس شوند.

حضرت فرمودند:

مُصْحَفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَاللَّهِ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ

این عین عبارت است. «ثلاث مرّات» یا مقول قول ابوبصیر است یا مقول قول امام صادق علیه السلام.

اگر مقول قول ابوبصیر باشد معنای عبارت این طوری می‌شود که سه مرتبه حضرت صادق علیه السلام فرمودند: این صحیفه‌ی مادر فاطمه علیها السلام، برابر قرآن شماست و برابر قرآن شما مطلب دارد، هیچ‌یک از این مطالبی که در قرآن است و ذکر شده در آن‌جا نیست. یک مطلب دیگری است.

و اگر «ثلاث مرّات» قول خود امام صادق علیه السلام باشد معنای عبارت این

می شود که صحیفه‌ی فاطمه علیها السلام سه برابر این قرآن است و یکی از مطالب ظاهر قرآن آن جا نیست. ابابصیر به بُهت افتاد. خوب تا همین جای روایت بس است. روایت دنباله دارد. دیگر نمی خواهم دنباله اش را بخوانم. شرح و بسط زیادی دارد.

دستگاه علمی مستقل فاطمه‌ی زهرا علیها السلام

از این حدیث نتیجه گرفتم که این خانم علاوه بر آن دستگاه علمی که شوهرش و پدرش، علی علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله داشته اند، خودش یک دستگاه علمی مستقل دارد. همان طور که خداوند متعال به وسیله‌ی ملک بر پیغمبر حرف‌ها را می فرستاد به عنوان وحی قرآنی، و به غیر وحی قرآنی احادیث قدسیه می فرستاد و علی بن ابی طالب در شرکت سهامی پیغمبر بود و آن‌ها را از پیغمبر می گرفت؛ همان طور خدا بر حضرت زهرا علیها السلام ملک فرستاد و برای حضرت زهرا یک کتابی برابر قرآن به فرموده‌ی امام صادق علیه السلام قرار داد. البته فاطمه‌ی زهرا علیها السلام پیغمبر نیست، امام هم نیست. چون منصب نبوت و رسالت و منصب امامت روی حکمت‌هایی به زن داده نمی شود؛ ولی در عین این که ایشان پیغمبر و امام نیستند یک دستگاه دارند که هیچ چیز کم ندارد.

بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله حُزن حضرت زهرا علیها السلام زیاد شد. خیلی غمناک بود. خیلی به در و دیوار نگاه می کرد گریه می کرد. یک انقلاب عجیبی داشت. خدای متعال برای تسکین خاطر این خاتون و برای این که این مخدّره آرامش پیدا کند، یک ملکی را مأمور کرده بود. در بعضی روایات هم نقل شده اسم آن ملک «جبرئیل» بود. ظاهراً جبرئیل دیگری نداریم. بنا بر این روایات، باید همین جبرئیل باشد. این ملک می آمد و با حضرت زهرا علیها السلام حدیث می گفت؛ لذا حضرت زهرا «محدّثه» شد؛ نبی نیست، رسول نیست ولی محدّثه است. آن ملک برایش صحبت می کرد.

صحبت‌های ملائکه خیلی دلرباست. من این جا باز یک موج مطلب دارم. خدا به حق پیغمبر ﷺ آن روزنه‌ی وجود شما را به ملکوت باز کند، چون شماها و بنده همگی مشبکیم، میلیون‌ها روزنه داریم. تنها همین روزنه‌های ظاهری نیست. یک روزنه‌های اندرونی داریم که آن‌ها را می‌دانید. یک روزنه‌ای به عالم جن داریم، یک روزنه به عالم ملائک داریم. یک روزنه به عالم ارواح داریم. خلاصه روزنه‌های زیادی داریم که آن روزنه‌ها الآن بسته است. اگر باز شود با ملائکه ارتباط پیدا می‌کنید، آن وقت می‌فهمید چه خبر است؟ ملائک آن قدر جذاب، با نمک و دلربا هستند که اگر کسی با آن‌ها تماس گرفت، دلش نمی‌خواهد أبداً ابد از آن‌ها جدا شود؛ مخصوصاً ملائکه‌ای که به عنوان لطف و رحمت، مجالس و معاشر می‌شوند.

یکی از آن ملک‌ها آمد و بنا کرد صحبت کردن، دل بی‌بی یک قدری گرم شد. فردا به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: که یا ابالحسن یک ملکی است که با من صحبت می‌کند.

در مصاحبت‌های شیرین و دلربا و نمکین این را بدانید:

مَنْهُمَانِ لَا يَشْبَعَانِ^{۱۱}

دو تا گرسنه هستند که هر چه بیشتر به آن‌ها بخورانی گرسنه‌تر می‌شوند. یکی گرسنه‌ی علم و یکی گرسنه‌ی اسکناس. التفات فرمودید؟! طالبُ العلم و منهوم الدنیا.

میلیاردر شده خانه خراب، باز هم حرص دارد. حرصش زیاد می‌شود. یک حاجی در خراسان بود از پیرمردهای تجار آن جا بود، به ما هم بدبختانه ارادت پیدا کرده بود. ارادت خشک و خالی، التفات فرمودید؟ گاهی به خانه‌ی او می‌رفتیم، این میلیونر بود چشم‌هایش دیگر از کار افتاده بود. یک عینک کثیف می‌زد به چشم‌هایش. چشم‌های کورکوری‌اش. تا ساعت چهار از شب روی دستک کهنه‌ی قدیمی‌اش با قلم می‌زد. می‌گفتیم: عمو! آفتاب لب دیوار

است، پایت لب گور است! بینی ات را بگیرند جانت در می رود! آخر تا کی؟ به قدر هفتاد پشت هم که داری! می گفت: انسان تا در دنیاست باید کسب و کار کند. التفات فرمودید؟ آدم بی کاره خوب نیست.

مثلاً آقا میلیاردر است ولی باز حرص می زند. طالب علم هم هر چه ملاتر شود، گرسنه تر می شود. علی علیه السلام اقیانوس علم است. علی علیه السلام دریای مواج علم است. علی علیه السلام طمطم علم و قدرت خداست. او برای علم تشنه تر شده. همین که شنید ملکی دارد برای خانمش یک چیزهایی می گوید که سابقه ندارد، فوری فرمود: «خانم فردا تا آمد من را خبر کن.» فردا ملک که آمد، بی بی فرمودند: «یا ابالحسن! ملک آمد.» علی قلم و دوات را برداشت و آمد آن جا. ملک برای بی بی سخن می گفت، علی می شنید و می نوشت. کاتب بی بی شد. شروع کرد به نوشتن. او می گفت و این می نوشت. زهرا علیها السلام گوش می داد و علی علیه السلام می نوشت.^{۱۲}

قربان آن خانمی بروم که کاتبی چون علی دارد! قربان آن خانمی بروم که بعد از مرگ پیامبر، کتاب آسمانی غیر وحی، ولی آسمانی دارد. قربان آن خانمی بروم که یک دستگاه علم قائم به خودش، بدون انتساب به پدرش و شوهرش دارد. او می گفت این می نوشت. کاتبِ مُنَزَلاتِ بر فاطمه علیها السلام، علی علیه السلام است. هیچ ربطی به پیغمبر ندارد. مُنَزَلاتش هم از سطح مُنَزَلات قرآن که احکام و مواظب و تاریخ و این حرف ها باشد، نیست. نسبت به آینده تا قیامت، هر پادشاهی که به سلطنت برسد، آن جا نوشته شده است.

امام صادق علیه السلام یک روز فرمود: «سنه‌ی صد و بیست و هشت، زندیق‌ها ظاهر می شوند؛ انقلاب راه می اندازند؛ محور حکومت را تغییر می دهند.» آن وقت فرمود: «می دانید از کجا می گویم؟». گفتند: «نه». فرمود: «از صحیفه‌ی مادرم فاطمه». امام صادق علیه السلام فرمودند: «اولاد عمویم امام حسن، به سلطنت نمی رسند،.... می دانید از کجا این را می گویم؟». گفتند: «نه». فرمود:

«از صحیفه‌ی مادرم فاطمه علیها السلام».

إِنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفَ فَاطِمَةَ ۱۳

پس معلوم شد این خانم یک دستگاه مستقل علمی است. او هم در علم، ابوالائمّه است. حالا قدرت و ولایتش بماند. اگر یک وقتی موقعیت شد، ابوالائمّه بودن در ولایت و قدرت را هم خواهیم گفت.

خدایا به حقّ فاطمه‌ی زهرا علیها السلام ما را دوست‌دارِ حضرت زهرا و اولاد فاطمه‌ی زهرا بفرما.

مردم! من هیچ نظری ندارم، سیدها این‌جا رشوه به من نداده‌اند. نه آن‌ها اهل رشوه‌اند و نه من رشوه‌بگیر هستم، نه با آن‌ها انس پیدا کرده‌ام. چهار روز دیگر هم من از خدمت شما مرخص می‌شوم. ممکن است که دیگر هیچ وقت هم دیگر را نبینیم. واللّٰه، به فاطمه‌ی زهرا، از نظر خیرخواهی به شما می‌گویم. احترام به سادات سبب خرسندی صدّیقه‌ی کبری علیها السلام می‌شود.

می‌خواهید ابواب برکات بر شما باز شود؟ می‌خواهید خداوند متعال زندگی شما را مرفّه کند؟ می‌خواهید در مضایق و اختناق‌ها قرار نگیرید؟ می‌خواهید مشکلات عمده‌ی تان حلّ شود؟ نوکری بچه‌های حضرت فاطمه علیها السلام را بکنید. به کسی بر نخورد، من خودم یکی از شماهایم. مخاطب این کلمات، خودم هم هستم. نوکری بچه‌های فاطمه را بکنید و افتخار هم بکنید. اگر دل حضرت فاطمه علیها السلام از شما خرسند بشود، کمربت بسته است، برو بخواب! حضرت زهرا علیها السلام را شناسانده‌اند و نشناخته‌ای آن‌طور که باید بشناسی. به خود حضرت زهرا علیها السلام، مطلب بالاتر از این‌هایی است که من این‌جا گفتم.

خدایا محبت بی‌بی را تا پایان عمرمان باقی بدار!

محبت اولاد زهرا را در دل ما مستقر و مستمر بدار!

خدایا ما را از شفاعت این بی‌بی، امّ‌الائمة النّبیاء النّجباء، هنگام مُردن مان و

در صحرای محشر بهره‌مند بگردان.

مشکاة چراغ ازلی مهبط تنزیل خواننده‌ی تورات و سراینده‌ی انجیل
داننده‌ی اسرار قدم بی دم جبریل فیاض بری از علل و رسته ز تعطیل
فیضش تعطیل ندارد، فیضش نقصان ندارد۔

مولود نبوت که به طفلی شده تکمیل جویند و نیابند جز از خاک در او
بی بی جان!

من با تو به توحید، دل یک دله دارم از عشق تو بر گردن جان، سلسله دارم
ای بی بی!

من قطره که از بحر، فزون حوصله دارم از بهر عنایات تو، چشم صله دارم
ما همه چشم صله داریم بی بی۔

من عشق تو را پیش رو قافله دارم تا بار گشایم به فنای حرم هو

ختم سخن

صبح یکی از زن‌ها را خواست. لباس‌هایش را خودش تمیز کرده بود.
ظاهراً به «بنت ابی رافع»^{۱۴} فرمود: آب بیاور بدنم را بشویم. صبح بدنش را
شست. بی بی لباس‌های تمیز و طاهر و طیب به تنش کرد.
محکم‌ترین مقتلی که می‌خوانم این است و از همه محکم‌تر، این روایت از همه
معتبرتر است.

قبلاً بگویم که «اسماء بنت عمیس» را خواستند، خودش آمد. او زنی است که
اول عیال «جعفر بن ابی طالب» بوده، بعد از مرگ او عیال ابوبکر شد، حالا هم
در خانه‌ی ابوبکر است. بعد از مرگ ابوبکر هم عیال علی علیه السلام شد.^{۱۵} محمد بن
ابوبکر از اسماء است. این اسماء با حضرت خدیجه بسیار مانوس بود. از ولادت
حضرت فاطمه‌ی زهرا، در خانواده‌ی حضرت زهرا رفت و آمد داشت. بی بی
را بزرگ کرده بود.

طبق معاهده‌ای که با خدیجه علیها السلام کرده بود، شب عروسی هم، اسماء پذیرایی و

پرستاری و خدمتکاری حضرت زهرا علیها السلام را می‌کرد. چون خدیجه دم مردنش گریه می‌کرد، اسماء ^{۱۶} گفت: «چرا گریه می‌کنی؟» گفت: «گریه‌ام برای این است که عروسی فاطمه دختر من در پیش است و در موقع عروسی او، نه من هستم نه خواهری دارد، دختر من غریب و تنهاست و گریه‌ام برای اوست.»

اسماء معاهده‌ای کرد که اگر من زنده بودم، می‌روم خدمتش را می‌کنم. لهذا پیامبر صلی الله علیه و آله هم موقعی که زن‌ها را از خانه‌ی فاطمه‌ی زهرا بیرون کرد، دید اسماء آن کنار ایستاده. اسماء چرا نمی‌روی؟ گفت: من با خدیجه علیها السلام معاهده کردم خدمتگزاری دخترش را بکنم. من نمی‌توانم بیرون بروم. همین که پیامبر صلی الله علیه و آله نام خدیجه علیها السلام را شنیدند آهی از دل کشیدند، اشک از چشمان‌شان آمد، خدیجه! شب عروسی دخترت جای خالی!

بعد دعا کردند درباره‌ی اسماء، فرمودند: «خداوند حاجات دنیا و آخرت تو را برآورده سازد!»

به هر حالت، اسماء در همین دوران با بی‌بی خیلی مأنوس بود. بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله هم با این که عیال ابوبکر است، صبح و ظهر و عصر و شب می‌آمد خانه‌ی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام. یک روز عصر حضرت زهرا علیها السلام او را طلبیدند یا خودش آمد، فرمودند اسماء بستر من را وسط خانه بینداز. خیلی خوب، بستر بی‌بی را وسط خانه انداخت. اسماء من می‌خواهم تو مواظب باش؛ مراقب باش هر وقت صدای اذان بلند شد، وقت نماز شد، بیا من را بیدار کن. من را صدا بزن، اگر صدا زدی بیدار شدم فبها، اگر صدا زدی جواب ندادم، بدان که به پدرم ملحق شده‌ام.

اسماء گفت: بی‌بی، این چه فرمایشی است می‌کنید؟ خاک بر سرم، من زنده باشم شما نباشید؟ بستر بی‌بی را آوردند وسط خانه، رو به قبله انداختند. بی‌بی آمدند رو به قبله خوابیدند، قطیفه را کشیدند بالای صورت‌شان. عصر، نزدیک‌های غروب است. داخل خانه، اسماء و دو خانم، دختر

آیه نور و حضرت زهرا سلام الله علیها / ۱۲۳

بچه‌های زهرا، یکی امّ کلثوم دختر شش ساله، یکی زینب دختر پنج ساله هستند. حسنین علیهما السلام با امیرالمؤمنین علیه السلام از خانه بیرون رفته‌اند. اسماء خیلی خوشحال شد، الحمدلله بعد از هفتاد و پنج روز، بی بی امروز راحت است، یک کمی می خوابد...

الحمدلله امروز بی بی راحت است، دیگر بازویش درد نمی کند. دیگر پهلویش درد ندارد. در خواب و استراحت است. یک حالی برای اسماء و بچه‌ها رخ داده، ربع ساعت، نیم ساعت، یک ساعت؛ خدا می داند چه قدر. یک مقدار کمی گذشت، یک مرتبه صدای مؤذن بلند شد:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ

اذان شد. وقت نماز اسماء جلو آمد: یا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، الصَّلوة. البته این عبارتها را نگفته، اما مضمون همین هاست. بی بی جان وقت نماز است. وقت نماز شده، بلند شوید. جواب نیامد! بی بی تکان نخورد!

اسماء مضطرب شد، مبادا خدای ناکرده خاک بر سرم شده باشد. چرا بی بی جواب نداد؟ دو دختر بچه هم آن طرف‌اند.

مرتبه‌ی دوم: یا اُمّ الحَسَنِ الصَّلوة، بی بی وقت نماز است. باز هم جواب نیامد.

آرام آرام آمد کنار بستر بی بی، همین که گوشه‌ی قطیفه را بلند کرد، یا الله... همین که نگاه کرد دید...

دیدنی خاک بر سرم شد، حالا چه کار کنم اگر اسماء بخواهد اشک بریزد و گریه کند، دختر بچه‌ها خودشان را می‌کشند. کسی نیست بچه‌ها را نگهداری کند. در همین حال و انقلاب است که یک مرتبه در حیاط باز شد، حسنین آمدند.

یا أَسْمَاءُ مَا يُنِيمُ أُمَّنَا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ

وای وای، تا آمدند توی خانه صدا زدند. اسماء! این چه وقت خواب است؟

مادرمان این وقت به خواب نمی‌رفت؟ چرا این طور خوابیده؟ یک کلمه اسماء گفت، خانه‌ی علی علیه السلام محشر شد، قیامت شد. چند تا بچه، هی به سر زدند، به سینه زدند. یا الله! یک مرتبه اسماء صدا زد: «آقازاده‌ها مادرتان از دنیا رفت.» ای وای...^{۱۷}

بِحَقِّ مَوْلَاتِنَا الصَّدِيقَةِ الْكُبْرَى وَ بِأَبِيهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا...

یادداشتها



۱. النور / ۳۵.

۲. مفاتیح الجنان؛ دعای ابو حمزه ثمالی.

۳. قال أبو عبد الله عليه السلام في قول الله تعالى نور السماوات والأرض مثل نوره كمشكاة فاطمة عليها السلام فيها مضباح الحسن المضباح في زجاجة الحسين الزجاج كآنها كوكب دري فاطمة كوكب دري بين نساء أهل الدنيا يوقد من شجرة مباركة إبراهيم عليه السلام زيتونه لا شرقية ولا غربية لا يهودية ولا نصرانية يكاد زيتها يضيء يكاد العلم ينفجر بها ولو لم تمسسه نار نور على نور إمام منها بعد إمام يهدي الله لنوره من يشاء يهدي الله للأئمة من يشاء ويضرب الله الأمثال للناس قلت أو كظلمات قال الأول وصاحبه يغشاه موج الثالث من فوقه موج ظلمات الثاني بعضها فوق بعض معاوية وفتن بني أمية إذا أخرج يده المؤمن في ظلمة فتنتهم لم يكذبها و من لم يجعل الله له نورا إماما من ولد فاطمة عليها السلام فما له من نور إمام يوم القيامة وقال في قوله يسعى نورهم بين أيديهم وبأيمانهم أئمة المؤمنين يوم القيامة تسعى بين أيدي المؤمنين وبأيمانهم حتى ينزلوهم منازل أهل الجنة؛ الاصول من الكافي؛ ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۵.

عن صالح بن سهل الهمداني قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول في قول الله نور السماوات والأرض مثل نوره كمشكاة المشكاة فاطمة عليها السلام فيها مضباح الحسن المضباح في زجاجة الزجاج كآنها كوكب دري كأن فاطمة كوكب دري بين نساء أهل الدنيا ونساء أهل الجنة يوقد من شجرة مباركة يوقد من إبراهيم لا شرقية ولا غربية لا يهودية ولا نصرانية يكاد زيتها يضيء يكاد العلم ينفجر منها ولو لم تمسسه نار نور على نور إمام منها بعد إمام يهدي الله لنوره من يشاء يهدي الله للأئمة من يشاء ويضرب الله الأمثال للناس والله بكل شيء عليم...؛ بحار الانوار؛ ج ۲۳، ص ۳۰۴، ح ۲۳.

ابن المغازلي الشافعي بإسناده إلى الحسن قال سألت عن قول الله تعالى كمشكاة فيها مضباح قال المشكاة فاطمة عليها السلام والمضباح الحسن والحسين عليهما السلام والزجاجة كآنها كوكب دري كانت فاطمة عليها السلام كوكبا دريا من نساء العالمين يوقد من شجرة مباركة الشجرة المباركة إبراهيم عليه السلام لا شرقية ولا غربية لا يهودية ولا نصرانية يكاد زيتها يضيء قال يكاد العلم أن ينطق منها ولو لم تمسسه نار نور على نور قال ابنها إمام بعد إمام يهدي الله لنوره من يشاء قال يهدي لولا يتهم من يشاء؛ بحار الانوار؛ ج ۲۳، ص ۳۱۶، ح ۱.

۴. قسمی از خطبه‌ی فدکیه بحار الانوار؛ ج ۲۹، ص ۲۲۶.

أَغْلَبُ عَلَى إِزَّتِيهِ [إِزَّتِي] يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ، أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرْتَّ أَبَاكَ وَلَا أَرْتَّ أَبِي لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا...

۵. لَمَّا انْصَرَفَتْ فَاطِمَةُ مِنْ عِنْدِ أَبِي بَكْرٍ أَقْبَلَتْ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ لَهُ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ اشْتَمَلْتَ شَيْمَةَ الْجَيْنِينَ وَ قَعَدْتَ حُجْرَةَ الظَّنِينِ فَتَقَضْتَ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ فَخَانَكَ رِيْشُ الْأَعْرَزِ لِأَضْرَعْتَ خَدَّكَ يَوْمَ أَضَعْتَ خَدَّكَ افْتَرَسْتَ الذَّنَابَ وَ افْتَرَسْتَ التُّرَابَ مَا كَفَفْتَ قَائِلًا وَ لَا أَعْنَيْتَ بَاطِلًا هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَبْتَرُنِي نُحَيْلَةَ أَبِي وَ بُلَيْغَةَ ابْنِي [ابْنِي] وَ اللَّهُ لَقَدْ أَجْهَرَ فِي خِصَامِي وَ أَلْفَيْتُهُ أَلَدَّ فِي كَلَامِي حَتَّى مَنَعْتَنِي الْقَيْلَةَ نَضْرَهَا وَ الْمُهَاجِرَةَ وَ ضَلَّهَا وَ غَضَبَ الْجَمَاعَةَ دُونِي طَرَفَهَا فَلَا دَافِعَ وَ لَا مَانِعَ خَرَجْتُ كَاظِمَةً وَ عُدْتُ رَاغِمَةً وَ لَا خِيَارَ لِي لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَيْبَتِي وَ دُونَ زَلَّتِي عَذِيرِي اللَّهُ مِنْكَ عَادِيًّا وَ مِنْكَ حَامِيًّا وَيْلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ وَيْلَايَ مَاتَ الْعَمْدُ وَ وَهَنَتِ الْعُضُدُ وَ سَكُوْا إِلَى أَبِي وَ عُدُوْا إِلَى رَبِّي اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ قُوَّةً فَأَجَابَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَا وَيْلَ لَكَ بَلِ الْوَيْلُ لِشَانِيكَ نَهَيْهِ عَن وَجْدِكَ يَا بَنِيَّةَ الصَّفْوَةِ وَ بَقِيَّةَ النَّبُوَّةِ فَمَا وَنَيْتَ عَن دِينِي وَ لَا أَخْطَأْتُ مَقْدُورِي فَإِنْ كُنْتَ تُرِيدِينَ الْبُلْغَةَ فَرِزْ قُفْكَ مَضْمُونٌ وَ كَفَيْلِكَ مَأْمُونٌ وَ مَا أُعِدَّ لَكَ خَيْرٌ مِمَّا قُطِعَ عَنكَ فَاحْتَسِبِي اللَّهَ فَقَالَتْ حَسْبِي اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. بحار الانوار؛ ج ۴۳، ص ۱۴۸، ح ۴.

۶. در پاورقی شماره ۴ ذکر شد.

۷. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَنَا أَدِيبُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَدِيبِي...؛ بحار الانوار؛ ج ۱۶، ص ۲۳۱

۸. وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتْبَعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمِّهِ...؛ بحار الانوار؛ ج ۳۸، ص ۳۲۰، ح ۳۳ به نقل از نهج البلاغه.

۹. عَنِ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَن مَسْأَلَةٍ هَاهُنَا أَحَدٌ يَسْمَعُ كَلَامِي قَالَ فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِتْرًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ بَيْتِ آخَرَ فَاطَّلَعَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ شِيعَتَكَ يَتَّخِذُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَابًا يُفْتَحُ لَهُ مِنْهُ أَلْفُ بَابٍ قَالَ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْفَ بَابٍ يُفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ قَالَ قُلْتُ هَذَا وَ اللَّهُ الْعِلْمُ قَالَ فَتَكَتْ سَاعَةٌ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ قَالَ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَإِنْ عِنْدَنَا الْجَامِعَةُ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الْجَامِعَةُ قَالَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا بِذِرَاعِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ إِمْلَائِهِ مِنْ فُلْقٍ فِيهِ وَ خَطُّ عَلِيٍّ بِيَمِينِهِ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَخْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّى الْأَرْضُ فِي الْخَدَشِ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَيَّ فَقَالَ تَأْذُنُ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّمَا أَنَا لَكَ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ قَالَ فَغَمَزَنِي بِيَدِهِ وَ قَالَ حَتَّى أُرْشَ هَذَا كَأَنَّهُ مُغْضَبٌ قَالَ قُلْتُ هَذَا وَ اللَّهُ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ لَيْسَ بِذَاكَ ثُمَّ سَكَتْ سَاعَةٌ ثُمَّ قَالَ وَإِنْ عِنْدَنَا الْجَعْفَرُ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَعْفَرُ قَالَ قُلْتُ وَ مَا الْجَعْفَرُ قَالَ وَ عَاءٌ مِنْ آدَمَ فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَ الْوَصِيِّينَ وَ عِلْمُ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ مَضَوْا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ قُلْتُ إِنْ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ لَيْسَ بِذَاكَ ثُمَّ سَكَتْ سَاعَةٌ ثُمَّ قَالَ وَإِنْ عِنْدَنَا لَمْصَحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ وَ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَ مُصْحَفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ اللَّهُ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ قَالَ قُلْتُ هَذَا وَ اللَّهُ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ ثُمَّ سَكَتْ سَاعَةٌ ثُمَّ قَالَ إِنْ عِنْدَنَا عِلْمٌ مَا كَانَ وَ عِلْمٌ مَا هُوَ كَأَنَّ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا وَ اللَّهُ هُوَ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ لَيْسَ بِذَاكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيُّ شَيْءٍ الْعِلْمُ قَالَ مَا يَخْدُثُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِ الْأَمْرِ وَ الشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ الاصول من الكافي؛ ج ۱ ص ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰، ح ۱.

۱۰. در ضمن دعایی که امیرالمؤمنین علیه السلام به نوف آموختند:... إِلَهِي أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْمَسْكِينِ الَّذِي قَدْ

- نَحْرٌ فِي رَجَاءٍ فَلَا يَجِدُ مَلْجَأًا وَلَا مَسْتَدًا يَصِلُ بِهِ إِلَيْكَ وَلَا يُسْتَدَلُّ بِهِ عَلَيْكَ إِلَّا بِكَ وَبِأَرْكَانِكَ وَمَقَامَاتِكَ
الَّتِي لَا تَغْفِيلُ لَهَا مِنْكَ فَأَسْأَلُكَ... بحار الانوار؛ ج ۹۱، ص ۹۶، ح ۱۲.
۱۱. أَقُولُ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَلِيِّ أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْهُومانِ لَا
يَشْبَعَانِ مِنْهُومَ فِي الدُّنْيَا لَا يَشْبَعُ مِنْهَا وَمِنْهُومَ فِي الْعِلْمِ لَا يَشْبَعُ مِنْهُ... بحار الانوار؛ ج ۲، ص ۳۵، ح ۳۷.
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ مَنْهُومانِ لَا يَشْبَعَانِ مِنْهُومَ عِلْمٌ وَمِنْهُومَ مَالٌ؛ بحار الانوار؛ ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۱۵.
۱۲. الاصول من الكافي؛ ج ۱، كتاب الحجّة، باب فِيهِ ذِكْرُ الصَّحِيفَةِ وَالْجَفْرِ وَالْجَامِعَةِ وَمُضْحَفِ فَاطِمَةَ عليها السلام.
۱۳. عَنْ فَضِيلِ بْنِ سُكْرَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ يَا فَضِيلُ أَتَدْرِي فِي أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُ أَنْظُرُ فَيُنِيلُ
قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ كُنْتُ أَنْظُرُ فِي كِتَابِ فَاطِمَةَ عليها السلام لَيْسَ مِنْ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ إِلَّا وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِيهِ بِاسْمِهِ وَ
اسْمِ أَبِيهِ وَمَا وَجَدْتُ لَوْلِدِ الْحَسَنِ فِيهِ شَيْئًا؛ الاصول من الكافي؛ ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۸.
۱۴. وَرَوَى مَرْفُوعًا إِلَى سَلْمَى أُمِّ بَنِي زَافِعٍ قَالَتْ كُنْتُ عِنْدَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ عليها السلام فِي شَكْوَاهَا الَّتِي مَاتَتْ فِيهَا
قَالَتْ فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ وَهِيَ أَخْفُ مَا تَرَاهَا فَعَدَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي حَاجَتِهِ وَهُوَ يَرَى يَوْمَئِذٍ أَنَّهَا
أَمْثَلُ مَا كَانَتْ فَقَالَتْ يَا أُمَّهُ اسْكِبِي لِي غَسْلًا فَفَعَلْتُ فَأَعْتَسَلْتُ كَأَشَدِّ مَا رَأَيْتُهَا ثُمَّ قَالَتْ لِي أَعْطِينِي نِسَابِي
الْجُدَّدَ فَأَعْطَيْتُهَا فَلَيْسَتْ ثُمَّ...؛ بحار الانوار؛ ج ۴۳، ص ۱۸۷ و ۱۸۸.
۱۵. قد كثر في هذا الباب ذك اسماء بنت عميس و ان فاطمة عليها السلام اوصت اليها بكذا وكذا. لكنه ينافي ما هو
الثابت في التاريخ من انها كانت زوجة جعفر بن ابي طالب ثم بعد شهادتها تزوجه ابوبكر ابن ابي قحافة و
بعد وفاته في سنة ثلاث و عشرة من الهجرة بعد رحلة النبي صلى الله عليه و آله و سلم بأزيد من سنتين تزوجها علي بن
ابي طالب فكانت عنده مع ابنه محمد ابن ابي بكر، فاما ان يكون وفاة فاطمة عليها السلام بعد هذه السنة و لم يقل به
أحد او كان «اسماء بنت عميس» مصحفا عن سلمى امرأه ابي رافع كما مر عن امالي المفيد ص ۱۷۲ و
يجيء في غيره من المصادر او سلمى امرأة حمزة بن عبدالمطلب و هي اخت اسماء بنت عميس كما
احتمله الاربلي في كشف الغمة و قد مر ص ۱۳۶ و اما ان يكون مصحفا عن اسماء بنت يزيد بن السكن كما
مر في ص ۱۳۲ عن الكنجي الشافعي و هو الاشبه؛ بحار الانوار؛ ج ۴۳، ص ۱۸۱ و ۱۸۲.
۱۶. در کتاب های تاریخی آمده است که اسماء بنت عمیس، همراه همسر خود به حبشه هجرت نمود و تا سال
ششم بعد از هجرت آن جا بود. لذا برخی مورخان معتقدند که آن کسی که نامش در این روایت ذکر شده،
سلمی بنت عمیس - خواهر اسماء بنت عمیس - بوده است. وی، همسر حمزه، عموی پیامبر بود که هم
هنگام وفات خدیجه و هم هنگام ازدواج حضرت فاطمه حضور داشته است. اما به دلیل این که اسماء از
خواهرش سلمی مشهورتر بوده، راویان به اشتباه این مطلب را از او نقل کرده اند و یا این که یک راوی
اشتباه کرده و بقیه نیز به پیروی از او به اشتباه افتاده اند. (کشف الغمة فی معرفة الائمة؛ ج ۱،
ص ۳۶۶ و ۳۶۷).
۱۷. با مقداری اختلاف، بحار الانوار؛ ج ۴۳، ص ۱۸۵ و ۱۸۶، ح ۱۸.